

نقد رمان کوتاه ملکوت از دیدگاه لکانی

یسرا دولتیاری

۱. کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشکده زبان و ادبیات، دانشگاه کردستان، سنندج، ایران. رایانامه:

Yosra1376@yahoo.com

اطلاعات مقاله (۱۱۷-۱۰۵) چکیده

نوع مقاله:	مقاله پژوهشی
تاریخ دریافت:	۱۴۰۳/۰۳/۰۱
تاریخ پذیرش:	۱۴۰۳/۰۶/۱۸
واژه‌های کلیدی:	ملکوت خوانش لکانی ساحت خیالی ساحت نمادین امر واقع
چکیده:	<p>ژاک لاکان با مطرح کردن نظریهٔ ساحت‌های چندگانهٔ شخصیت تاثیر به‌سزایی در تکمیل روند روانشناختی فروید داشت. وی با طرح ساحت‌های خیالی، نمادین، امر واقع و ابژهٔ کوچک، روند رشد روانی شخصیت را به طور عمیق مورد بررسی قرار داده است، این مراحل بی‌شبهت به مراحل سه‌گانهٔ فروید نیست، در هر حال نظریات روانکاوی لاکان تاثیر به‌سزایی در مطالعات اجتماعی، زنان و ادبیات داشته و یکی از دیدگاه‌های مهم نقد ادبی و روانشناختی به شمار می‌آید. روند سیر تکامل شخصیت در طول داستان‌ها و رمان‌های ادبی همواره از مباحث مورد توجه محققان به شمار می‌رفته، در این پژوهش با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی سعی در توصیف روند رشد شخصیت‌های رمان کوتاه ملکوت شده است. ملکوت نوشتهٔ بهرام صادقی همواره مورد توجه پژوهشگران و محققان ادبی بوده است چرا که قلم‌گیرا و جذاب سورئالیستی نویسنده، این داستان را مستعد پردازش از دیدگاه‌های گوناگون کرده است. در این رمان شخصیت‌های گوناگونی توصیف شده‌اند که مهم‌ترین آنها شخصیت‌های فردی با نام کوتاه شدهٔ م.ل و نیز دکتری به نام حاتم است. زندگی این دو فرد نزدیکی‌ها و شباهت‌های بسیاری دارد، هر دو فقدان را تجربه کرده‌اند، اما نحوهٔ کنار آمدن آنها با این موضوع متفاوت است. م.ل با قطع اعضای بدن خود، سعی در فراموشی خلاهایی دارد که با آنها روبه‌رو شده، او سرانجام ورود به مرحلهٔ نمادین را پس از طی مشکلات بسیار با تصمیم به بازگشت به زندگی اجتماعی می‌پذیرد، اما وقوع رویدادهایی از جانب دکتر حاتم، که لاکان آن را امر واقع می‌نامد، مانع این اتفاق می‌شود.</p>

۱. مقدمه

بهرام صادقی (۱۳۶۳-۱۳۱۵) ملقب به صهبا مقداری، یکی از مطرح‌ترین چهره‌های حلقه ادبی اصفهان (جنگ اصفهان) بود، اولین داستان او با عنوان فردا در راه است، در سال ۱۳۵۵ در مجله سخن منتشر شد، این مجله تعدادی دیگر از داستان‌های کوتاه بهرام صادقی را نیز منتشر کرد و نام او را بر سر زبان‌ها انداخت، در سال ۱۳۵۴ جایزه ادبی فروغ فرخزاد به بهرام صادقی و هم‌چنین هوشنگ گلشیری بابت فعالیت‌های ادبی‌شان اهدا شد. عمده تمرکز بهرام صادقی بر نگارش داستان‌های کوتاه بود که از معروف‌ترین آن‌ها دو کتاب ملکوت و سنگر و قمقمه‌های خالی می‌باشد. رمان کوتاه ملکوت نوشته بهرام صادقی که روایت‌گر رستاخیز هم‌زمان چند شخصیت می‌باشد این ظرفیت را دارد تا از طریق رویکردهای مختلف بررسی شود. از جمله رویکردهایی که می‌توان شخصیت و تغییرات آن را مورد بررسی قرار داد، رویکرد روانشناختی لاکان است. در این دیدگاه، فردیت در ساحت‌های خیالی و نمادین مورد بررسی قرار گرفته است. در این تحقیق روند رشد شخصیتی دو کاراکتر م.ل و دکتر حاتم مورد بررسی قرار گرفته است، هدف این تحقیق در مرحله اول، گنجاندن رویدادهای زندگی این دو شخص در دیدگاه روانشناختی ژاک لاکان است، مسئله مشترک در زندگی هر دو، فقدان و از دست دادن است، م.ل با فقدان مادر و دکتر حاتم با فقدان پسری جوان روبه‌رو است که تا آخر داستان نامش گفته نمی‌شود و از قضا پسر جوان م.ل بوده است. در ادامه سعی بر آن شده است تا امر واقع و ابژه کوچک درباره هر شخصیت مطرح شده است، سیر رشد روانی هر شخصیت راه می‌پیماید، دکتر حاتم سعی در رویایی با فقدان و درد حاصل از آن با گرفتن انتقام از تمام بشریت دارد، در حالیکه م.ل با یک دست باقی‌مانده‌اش امید بازگشت به زندگی را در ذهن می‌پروراند؛ در مرحله آخر نیز مجاز و استعاره در که بخش دیگری از نظریه لاکان می‌باشد، در این داستان مورد بررسی قرار گرفته است.

۱-۱. بیان مساله و سوالات پژوهش

بررسی مراحل تاثیرگذار بر زندگی انسان با طرح سه مرحله‌ای زیگموند فروید آغاز شد. در این مراحل، شخصیت کودک در کش و قوسی که فروید آن را عقده ادیپ (برای پسران) و عقده الکتر (برای دختران) می‌خواند، شکل می‌گیرد، لاکان نیز تحت تاثیر این نظریه، ساحت‌های خیالی و نمادین را مطرح می‌کند، اما تاثیر زبان در نگاه او بسیار ویژه‌تر از نگاه فرویدی به این مسئله می‌باشد، پرداختن به این مراحل و یافتن کدهای مربوط به هر کدام، از جمله اهداف این تحقیق است. اینکه ساحت خیالی زندگی م.ل و دکتر حاتم چه ویژگی‌هایی

از شخصیت آنان را بیان می‌کند و شناسایی کدهای مربوط به ساحت نمادین در زندگی این دو شخصیت و بازتاب ابژه کوچک، امر واقع و استعاره در رمان از جمله سوالات و مواردی است که در این پژوهش به آنها پاسخ داده خواهد شد.

۱-۲. ضرورت، اهمیت و هدف پژوهش

از آنجایی که رمان ملکوت ظرفیت خوانش و نقد از منظرهای گوناگون ادبی، روایت‌شناسانه و روانکاوانه را داراست، بررسی از دریچه نظریه لاکان، ابعاد روانشناسانه آن را برای مخاطب و خواننده بهتر نمایان می‌سازد. مشخص کردن ساحت خیالی در زندگی و رشد روانی در دو شخصیت م.ل و دکتر حاتم، ارائه تصویری از ساحت نمادین این دو شخصیت، بررسی کلید واژگان ابژه کوچک و امر واقع در رمان و ارائه مفاهیم استعاره‌ای و مجازی رمان از اهداف این پژوهش است.

۱-۳. پیشینه پژوهش

تا کنون تحقیقات زیادی راجع به نظریه لاکان و بازتاب آن در ادبیات صورت گرفته است. در این پژوهش‌ها رمان، داستان‌های کوتاه و اشعار از دید نظریه لاکان مورد بررسی قرار گرفته‌اند. به علاوه رمان کوتاه ملکوت نیز از سوژه‌های مورد علاقه و چالش‌برانگیز برای محققان بوده است.

پاینده (۱۳۸۸) شعر زمستان را از منظر نظریه لاکان مورد بررسی قرار داده است، بر اساس این تحقیق، شعر در همان ابتدا که با عبارت «بیا بگشای در، دلتنگم» با تمنایی ادیپی آغاز می‌شود، در ادامه پیر ترسا، به‌عنوان ابژه کوچک یا ابژه جانشین معرفی می‌شود که سوژه برای ایجاد همانندی این ابژه با مادر، به آغوش او پناه می‌برد، در نهایت با تعبیر «زمین دل‌مرده، سقف آسمان کوتاه، غبارآلوده مهر و ماه، زمستان است» این تلاش و جستجو برای یافتن ابژه‌ای هم‌چون ابژه اصلی، بی‌فایده تلقی می‌شود.

رضا ابراهیمی (۱۳۹۰) شعر ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد فروغ فرخزاد را با خوانشی لاکانی بررسی کرده و به این نتیجه رسیده که این شعر تنها بیانگر یک سرخوردگی و شکست نیست بلکه فروغ خود را در دنیای پاک و معصوم کودکی و یکی بودن با مادر می‌بیند که یکبار از آن جدا شده و وارد مرحله قانونمند بزرگسالی می‌شود. در این دنیای نمادین بزرگسالانه که شاعر آن را آلوده می‌داند، دیگران مانند «دیگری بزرگ» صادق نیستند و هر چه انسان سعی در جایگزین کردن یکی از این دیگری‌ها به جای آن «دیگری بزرگ» دارد

نمی‌تواند به حس صادقانه و لذت‌بخشی که در دنیای خیالی معصومیت تجربه کرده، دست یابد و درک این ناتوانی او را افسرده و مایوس می‌سازد.

گودرزی و ابراهیم‌تبار (۱۳۹۲) شخصیت و شخصیت‌پردازی را در رمان ملکوت مورد بررسی قرار داده‌اند؛ در این پژوهش شخصیت‌های اصلی و فرعی داستان جدا شده و در ادامه به بررسی شخصیت از نگاه ایستا و پویا بودن پرداخته است، در نهایت نیز شیوه‌های شخصیت‌پردازی که شامل مستقیم و غیرمستقیم می‌شوند در رمان مورد بررسی قرار گرفته‌اند. عزیزی و صادقی شهپر (۱۳۹۹) با نگاهی سورئالیستی به بررسی ملکوت پرداخته‌اند، محققان در این پژوهش صدد پاسخ به این پرسش هستند که آیا می‌توان ملکوت را یک اثر سورئالیستی قلمداد کرد؟ در نهایت با توجه به شگردهای نویسنده از جمله: نگارش خودکار، استفاده از خواب و رویا، عشق اروتیک، طنز و جنون، اشاره به مکان‌های عجیب و غریب و درآمیختن واقعیت با خیال می‌توان ملکوت را یک اثر سورئالیستی دانست.

مرادی (۱۴۰۰) رمان شکار کبک از رضا زنگی‌آبادی را بر اساس مبانی روانشناسی ژاک لاکان مورد بررسی قرار داده است، از نظر محقق آنچه باعث تعلیق دائمی و بدگمانی شخصیت اصلی داستان نسبت به نظم اجتماعی شده است، گذر این شخصیت از دوران کودکی به بزرگسالی یا به تعبیر لاکان، از ساحت خیالی به ساحت نمادین به دلیل فقدان مادر و ناکارآمدی نقش پدر است.

اشکانی (۱۴۰۳) شعر تطاول پیوستگی از طاهره صفارزاده را بر مبنای رویکرد روانکاوی ژاک لاکان مورد بررسی قرار داده است، بر اساس نتایج این تحقیق، ابژه دیگری بزرگ یا مطلوب تمنای سوژه موفق به ارضای میل سوژه در رسیدن به آرامش و برخورداری ناشی از حضور آن در ساحت خیالی نشده است، گلایه سوژه از مطلوب تمنا و اشاره و توجه او به زمین در هنگام وصل به گونه‌ای که گویا زمین را به نوعی رقیب و معارض خود در ارتباط با مطلوب تمنا می‌داند، به این امر اشاره دارد.

۲. پردازش تحلیلی موضوع

رمان ملکوت، بازتاب دهنده ساحت‌های خیالی و نمادین و نیز بیان استعاره‌ای است، هر کدام از شخصیت‌ها، مکان‌ها و رویدادها را می‌توان از بعد مجازی آنها مورد بررسی قرار داد، به علاوه ابعاد ساحت رشد روانشناختی شخصیت‌های داستان، از منظرگاه روانشناختی لاکان، قابل بازبینی هستند.

۱-۲. مبانی نظری روانشناختی لاکان

نظریه لکان با مرحله آینه‌ای که در حیث خیالی مطرح می‌شود آغاز می‌گردد. او در تبیین نظریه خود به تحلیل و تفسیر سیر تکوینی کودک از ابتدای تولد تا زمان دستیابی به زبان تکلم می‌پردازد. «لکان معتقد است انسان به صورت نارس به دنیا می‌آید، به این معنا که تا مدتی پس از تولد نمی‌تواند حرکاتش را با هم هماهنگ کند. وقتی کودک به شش ماهگی می‌رسد، سعی می‌کند این همذات پنداری و هماهنگی را به دست بیاورد. او با دیدن تصویر خودش در آینه بر این مشکل غلبه می‌کند. یعنی کودک ناچار است به منظور برخوردار شدن از درکی آغازین از هستی خود به عنوان یک من، با موجودی موهوم که در آینه می‌بیند همانندپنداری کند و ناهماهنگی‌های تن خود را نادیده بگیرد.» (مکافی، ۱۳۸۴: ۴۶)

ساحت نمادین

در ساحت خیالی، مادر دارای محوریت بود اما با ورود به ساحت نمادین، نقش پدر اهمیت پیدا می‌کند و وحدت خیالی کودک و مادر با ورود پدر از هم می‌پاشد، دخالت پدر در رابطه مادر-کودک، خودش را در سه گستره به ظاهر متفاوت آشکار می‌سازد: ناکامی، ممنوعیت و محرومیت. آنچه در این مرحله اهمیت پیدا می‌کند، آشنایی با زبان است. در دیدگاه لکان، «سوژه بر زبان چیره نمی‌شود بلکه این زبان است که بر سوژه تسلط یافته و او را تابع قانونمندی خود می‌کند.» (پاینده، ۱۳۸۸: ۳۳) در این مرحله حس فقدان که در ساحت خیالی شکل گرفته بود، با از دست دادن اتحاد میان مادر و کودک پررنگ شده و کودک سعی در ایجاد انسجام درونی با تمرکز بر قانون پدر می‌کند. لکان ورود کودک به ساحت نمادین را همگام با تجربه فقدان می‌داند که در آن کودک از مادر جدا شده و ذهن او به دو ساحت آگاه و ناخودآگاه تقسیم می‌شود.

امر واقع

در ابتدا لکان امر واقع را به عنوان چیزی که در جای خود می‌ماند و در تضاد با دو امر خیالی و نمادین است مطرح کرده است اما بعدها با وارد کردن مباحثی نظیر: تروما و رانۀ مرگ، امر واقع را بر هم زنده‌اند نظم ساحت نمادین معرفی می‌کند. «چیزی اضافه که هرگز به طور کامل، جذب امر نمادین و واقعیت نمادین نمی‌شود.» (هومر، ۱۳۹۶: ۱۱۷)

ابژه کوچک

ابژه کوچک فقدان دیگری است، اما ابژه‌ای نیست که بتوان آن را پیدا کرد، بلکه حسی است مداوم که همانند یک فضای خالی همواره در پی پر کردن آن هستیم، این ابژه هم می‌تواند خرابی ایجاد کند و فقدان را بیافریند و هم آن را پوشش دهد. پس می‌توان ابژه کوچک را احساس مداوم سوژه‌ای بدانیم که چیزی از زندگی‌اش کم شده و یا فاقد آن باشد. پس هر آنچه که یاد و اتحاد با او را در مرحله خیالی زنده کند، ابژه کوچک نامیده می‌شود.

۲-۲. خلاصه داستان

کتاب با حلول جن در بدن آقای مودت، آغاز می‌شود، همراهان او که یک منشی جوان، مردی چاق و فردی ناشناس هستند، با اتومبیلی، شهر را به امید یافتن جن‌گیر و یا پزشکی می‌پیمایند، تا آنکه خانه دکترای به نام حاتم را می‌یابند و او را کشان‌کشان به داخل خانه می‌برند، شهرت این دکتر ساختن صابون از مردمی است که خودش آنها را کشته، اما او در گفتگو با منشی جوان، این مسئله را رد می‌کند و خودش را طبیب می‌داند، در جریان این دیالوگ‌ها، دکتر با وارد کردن لوله‌ای به معده آقای مودت، جن را بیرون می‌کشد، جن به محض بیرون آمدن از بدن آقای مودت، رمزی را روی برگه‌ای نوشته و محو می‌شود، در آن برگه آمده است که آقای مودت، به سرطان دچار است و مرگ زودرسی به سراغش خواهد آمد، اما دکتر حاتم این موضوع را فقط به ناشناس همراه مودت می‌گوید، سپس آمپول‌هایی را که بنابر ادعای او جوانی آفرین اند، به منشی جوان و مرد چاق (از همراهان آقای مودت) تزریق می‌کند، در ادامه معلوم می‌شود که این آمپول‌ها، چیزی جز یک سم کشنده و خطرناک نیستند که دکتر حاتم آنها را برای انتقام از انسان‌ها ساخته است. فصل بعدی داستان به مونولوگ‌های م.ل می‌پردازد، جایی که او تنها با یک دستش مشغول نوشتن است، او در آرزوی فراموش کردن است، کاری که تا کنون از عهده آن برنیامده است، مردی است که در خانواده‌ای مرفه زندگی کرده و به شدت به مادرش وابسته بوده است، به طوری که با مرگ مادرش، تمام روزهای خوش زندگی‌اش به پایان رسیده‌اند، اما ماجرا به مرگ مادر ختم نمی‌شود و رنج اصلی او از کشتن پسرش با دستان خودش است، زیرا که پسرش به شدت وابسته پزشکی به نام حاتم شده است. پس از کشتن او، پدر که سعی در فراموش کردن این فاجعه دارد، هر بار عضوی از بدن خود را قطع می‌کند تا در نهایت با یک دست راست و همراهی شکوی خدمتکارش، به خانه دکترای حاذق می‌رسد، پس از چند روز، او ادعا می‌کند که می‌خواهد دوباره زندگی را تجربه کند و روزهای خوبی برای خود بیافریند، اما دکتر حاتم، فراموشکار

نیست و درد مرگ دوست و همرازش (پسر م.ل) در دلش هنوز زنده است، سپس تصمیم می‌گیرد که معجون سرزندگی و جوانی‌آفرینی را به م.ل دهد، چرا که خود م.ل خواهان زندگی دوباره است، در این میان، معشوقهٔ دکتر با نام ساقی، توسط او کشته می‌شود، چون حاتم به سر و راز او با شکوی خدمتکار پی برده است، داستان با ورود دکتر حاتم به جمع آقای مودت و همراهانش پایان می‌یابد، صحنه‌ای که در آن سکنهٔ مرگ چاق، تقلائی منشی جوان برای نمردن و خوشحالی آقای مودت از تزریق نکردن آمپول‌ها دیده می‌شود.

۲-۳. روانکاوی لاکان و ملکوت

ساحت خیالی در رمان ملکوت:

خاطرات کودکی شخصیت م.ل، بیانگر اتحاد با شخص مادر، فقدان و عدم درک شخصیت مستقل او هستند. م.ل از بیماران دکتر حاتم است که در اتاق بالای خانه دکتر، به مرور ذهنی اتفاقات زندگی‌اش می‌پردازد: «مثل همان روزی شده بودم که دوازده سال داشتم و با خانواده‌ام به باغ رفته بودیم، آن روز که در ایوان باغ نشسته بودیم و من با گل‌های سرخ باغچهٔ جلوی ایوان بازی می‌کردم؛ جوی آب از کنار باغچه می‌گذشت و بوته‌های خودرو عطر خود را با نسیم تا دوردست می‌فرستادند؛ بچه‌ها پشت سرم به جست و خیز و بازی مشغول بودند و من باز هم از آنها کناره گرفته بودم، چیزی بود که مثل همیشه مرا به سوی انزوا و تنهایی می‌کشاند؛ ناگهان مادرم از قفا صدایم زد و در همین وقت بود که غنچه‌ای در انگشتانم له شد، دستم از تیغ خار آتش گرفت... و من مادرم را می‌دیدم که در دوردست صدایم می‌زد و دستش را به سویم دراز کرده بود، می‌خواستم جوابش بدهم. می‌خواستم فریاد بزنم: مادر، مادر من هنوز دوازده ساله‌ام، من هنوز معصوم و بی‌پناهم...» (ملکوت، ۳۹-۳۸) در این بخش راوی از حالتی خلسه‌آور سخن می‌گوید که چند باری به سراغش آمده و برای اولین بار آن را در دوران کودکی تجربه کرده است، زمانی که دستانش زخمی می‌شوند و به آغوش مادرش پناه می‌برد که در این وابستگی نوعی اتحاد به چشم می‌آید، زمانی که شخصیت معصوم است و هنوز با قوانین و مرزبندی‌ها آشنا نشده است. در ادامه م.ل بیان می‌کند: «زمانی که مادرم را از دست دادم، دانستم در واقع خودم را برای همیشه از دست داده‌ام» که این جملات بیانگر فروپاشیدن اتحاد میان مادر و کودک و نیز ضربهٔ وارد شده بر اثر این جدایی است. از نظر م.ل تنها کسی که می‌توان به او پناه برد شخص مادر است. اکنون که تکه‌تکه شده است، گویی به همان زمان خیالی برگشته است و من واحدش فروپاشیده است. م.ل خودش را پس از مرگ مادرش، متلاشی و آشفته می‌یابد: «اما مادرم... وقتی او را از دست دادم، همان وقت بود که دانستم در

واقع خودم را برای همیشه از دست داده‌ام» (همان، ۴۰) تمام مفاهیمی که یاد مادر را برای م.ل زنده می‌کنند، تصویری هستند، در واقع هنور زبان و نظام‌مندی آن به شخصیت راه نیافته است. «آن کس که مرا در رویا بوسید. تاج نور بر سرم نهاد و دست‌های گرمی داشت که بوی مادرم را می‌داد.» (همان، ۵۵) با زمانی که با مادرش در حیات دوران کودکی بوده‌اند: «ومن با گل‌های سرخ باغچه جلوی ایوان بازی می‌کردم، جوی آب از کنار باغچه می‌گذشت و بوته‌های خودرو و عطر خود را با نسیم تا دور دست می‌فرستادند.» (همان، ۳۸)

ساحت خیالی برای شخصیت دکتر حاتم، پسر جوان م.ل است که برای او یک دوست به تمام معنا بوده است: «از همان کس که با بی‌رحمی و سنگدلی از من جدایش کردند، من در مقابل آن فاجعه دهشتناک هیچ چاره و پناهی نداشتم، جز آنکه بار دیگر به قعر سیاهی‌ها و آتش دوزخم پناه ببرم.» (همان، ۶۹)

ساحت نمادین در رمان:

ساحت نمادین با نام پدر و قوانین همراه شده است، شخصیت م.ل تمایل چندانی به حرف زدن درباره پدرش ندارد، زمانی که پدرش خودکشی می‌کند، او احساس خود را اینگونه بیان میکند: «من ناراحت نشدم، چون دوستش نداشتم و زیاد هم ندیده بودمش...» (همان، ۴۰) واضح است که پس از مرگ مادر، پدر نتوانسته است سوژه را در آرامش نگه دارد و آغوشی هم چون آغوش مادر را به روی او بگشاید، از این رو م.ل به او اعتنایی ندارد.

در این مرحله، پدر، زبان و قواعد و قوانین با هم همراه می‌شوند، پدر برای اعمال قوانین از ابزار زبان که نظم دهنده است استفاده می‌کند؛ شخصیت م.ل با جدایی از مادر و سپری کردن مرحله اول کنار نیامده است از همین رو دل‌خوشی از پدر و جامعه‌پذیری ندارد: «خانه‌ام را رنگ و روغن می‌زنم، صبح‌ها زود از خواب بلند می‌شوم، دندان‌هایم را مرتب مسواک می‌کنم، به این ترتیب قطره ناچیزی می‌شوم در این دریاب بزرگ، در این اقیانوس یکسان و یکرنگی که اسمش اجتماع آدم‌ها است. یکی مثل آنها می‌شوم با همان علاقه و آداب، هر چند که حقیر و پوچ و احمقانه باشند و با آنکه خودم آنها را صد بار به مسخره گرفته‌ام.» (همان، ۸۶) م.ل در یادداشت روز دهم عنوان می‌کند که تصمیم گرفته است به زندگی عادی بازگردد: «تصمیم گرفته‌ام که آخرین دستم را نگه دارم و به کمک آن بار دیگر به سوی زندگی و خورشید، فضای باز و هوای تازه بازگردم.» (همان، ۴۹) اما درباره این تغییر چندان خرسند به نظر نمی‌رسد: «چه وضع تآثر انگیز و خنده‌آوری خواهیم داشت و چه تکیه‌گاه سست و حقیری، به زندگی برگردم، آن وقت فایده‌اش چیست؟» (همان)

امر واقع در رمان:

شخصیت م. ل هرگز به طور کامل مرحلهٔ نمادین را جذب نکرده است، بلکه رانه‌هایی از ناآرامی و پریشانی اندک ورود او به این مرحله را برهم زده است، کشتن پسر، بریدن زبان شکو و کوچ کردن از خانهٔ پدری، رویدادهایی هستند که نظم‌پذیری شخصیت را آشفتن ساخته‌اند: «آن وقت دشنه را در قلبش فرو بردم و بیرون کشیدم، خون از سوراخی مورب فواره زد، او گفت: «آخ پدر! چرا مرا واگذاشتی؟» (همان، ۴۸) م. ل سپس زبان شکوی خدمتکار را از ترس گفتن واقعه برای دیگران می‌برد، او حتی با امر واقع به مواجهه بر می‌خیزد و برای فراموش کردن تمام این رویدادها، هر بار عضوی از بدنش را جدا می‌کند تا به قول خودش فراموش کند. «باز دلم می‌خواهد فراموش کنم و هیچ نفهمم، اما ای فراموشی! می‌دانم که نمی‌توانم فراموش کنم زیرا تو نیستی و فراموشی در جهان وجود ندارد.» (همان، ۳۲)

ابژهٔ کوچک در رمان:

چنانچه پیشتر عنوان شد، ابژهٔ کوچک، فقدان دیگری است، احساس خلأیی که سوژه در پی پر کردن آن است، م. ل و دکتر حاتم، هر دو تجربه‌گر فقدان هستند، از این رو می‌کوشند این جای خالی را با جایگزین پر کنند، جانشینان ابژه از دست رفته (که برای م. ل مادرش و برای دکتر حاتم پسر جوان است) ابژهٔ جانشین به شمار می‌آیند، ابژهٔ جانشین برای دکتر حاتم، در دو شخصیت ملکوت و ساقی تجلی یافته است. ملکوت، نام زن جوان منشی است که با آقای مودت و دوستانش در شب حلول جن همراه بود، این نام، دکتر را به یاد آخرین زن جوان و زیبایش می‌اندازد که تازه او را به خاک سپرده است، اما به شخصیت ساقی بیشتر پرداخته می‌شود، زنی زیبا و جوان که در نهانخانهٔ زندگی دکتر جای دارد، یک کولی عاشق که بر خلاف نظر پدر و مادرش با دکتر حاتم ازدواج می‌کند، ساقی بیانگر ژوئی‌سانس لاکانی است و ترکیبی از عشق و تنفر، شک و یقین، لذت و رنج را در دکتر حاتم می‌آفریند، او به ساقی عشق می‌ورزد، او را زیبا و باهوش می‌خواند، زیبایی ساقی او را سحر و افسون می‌کند، اما در مقابل به او شک دارد و می‌داند که این عشق دوام چندانی نخواهد داشت.

کارکرد استعاره در رمان:

از دیدگاه لاکان استعاره تنها یک آرایهٔ ادبی به شمار نمی‌آید، بلکه سوژه در آن ساخته و پرداخته می‌شود، همانگونه که فروید از اصطلاحات جابه‌جایی و ادغام در تشریح ناخودآگاه بهره گرفته است، لاکان نیز از کلمات مجاز و استعاره استفاده کرده، اما از نظر لاکان ناخودآگاه یک اتاق فراموش شده و نامنظم متروک نیست، بلکه با راه‌های تمثیل و نماد می‌توان به آن

متصل شد، نمادها یکی از نمادهای استعاره می‌باشند که در آفرینش و ساخت سوژه تاثیر به‌سزایی دارند، رمان ملکوت نیز دربردارنده مجموعه‌ای از نمادها است که هر کدام به دنیای ناخودآگاه سوژه‌ها متصل هستند.

نماد جن: داستان با حلول جنی چموش در بدن آقای مودت که از قضا به سرطان نیز دچار است، آغاز می‌شود. همراهان او برای درمان وی را نزد دکتری حاذق به نام حاتم می‌برند، جن بیماری مودت را به حاتم گزارش می‌دهد و دکتر حاتم آن را در لوله‌ای حبس می‌کند، جن نماد برهم زندگی آرامش و ایجاد آشفتگی تلقی شده است، عنصری که نوعی پیشگویی تلخ از آینده را با خود به همراه دارد.

نماد ملکوت: منشی جوانی که همراه مودت به دکتر حاتم مراجعه کرده است، از زن جوانش برای او می‌گوید که نامش ملکوت است، از قضا نام معشوقه پیشین دکتر حاتم نیز ملکوت بوده است، این نام تداعی گر تعلیق و ماندن بر دوراهی است.

نماد باغ نارنج: نارنجستان بیانگر گناه ازلی و ابدی فرزندان آدم است، اینکه انسان با گناه آغاز شده و گریزی از این سرنوشت مختوم ندارد. این مکان جایی است که ساقی، معشوقه دکتر حاتم چند باری به آن اشاره می‌کند و سرانجام هم در آنجا مرتکب گناه می‌شود. نماد شکو: زمانی که م.ل پسرش را به قتل می‌رساند، شکو او را می‌بیند، پس زبانش را بیرون می‌کشد، شکو نماد وجدان و من اجتماعی است که توسط سوژه پنهان می‌شود.

۳. نتیجه‌گیری

آنچه که ژاک لاکان تحت عنوان ساحت خیالی از آن یاد کرده، همان میل و اشتیاقی است که در وجود شخصیت م.ل و دکتر حاتم نسبت به مادر و پسر جوان شکل گرفته بود، در این مرحله از رشد روانی، فرد در آسایش و آرامش کامل به سر می‌برد، ایماژهایی که تنها شامل تصویر می‌شوند نظیر: جوی آب کنار باغچه، جست و خیز بازی بچه‌ها، غنچه‌له شده در دست کودک و... تا آنکه مرحله نمادین در زندگی فرد پدیدار می‌شود، با ورود زبان و نظم‌پذیری که با پایان دوران خوش مرحله خیالی همراه است، حس فقدان در درون فرد شکل می‌گیرد، م.ل با از دست دادن مادرش همیشه احساس ناخوشایند از دست دادن و یتیم شدن را با خود حمل می‌کند، ضربه این فقدان وارد شده به حدی است که احساس خلا آن هیچ‌گاه پر نمی‌شود، خصوصاً که م.ل رابطه خوشایندی با پدرش ندارد، در واقع ورود او به مرحله نمادین ناموفق بوده است که همین بیانگر اهمیت نقش پدر در بازآفرینی و احیای شخصیت آسیب دیده است. در این میان تکانه‌هایی از ناآرامی که هرگز جذب امر نمادین نشده‌اند، در وجود

شخصیت ناآرامی می‌آفرینند، م.ل از رنج فقدان دست به کشتن تنها پسر خود می‌کند، پسری که به عنوان یک ابژه کوچک (سوژهٔ جانشین) او را به یاد ابژهٔ اصلی یعنی مادر می‌انداخت. در مقابل شخصیت دکتر حاتم نیز از همین فقدان رنج می‌برد با این تفاوت که ابژه‌های کوچک در زندگی او معشوقه‌های بسیاری را شامل می‌شود که هیچ‌کدام آن حس اقناع و آرامش ابژهٔ اول (پسر م.ل) را به او نمی‌دهند، از این رو شخصیتش به سمت انتقامجویی و کینه‌پروری پیش می‌رود تا حدی که با ساختن داروهای مرگ، سعی در کشتن تمام انسان‌ها دارد، در واقع تمام تلاش‌های شخصیت برای یافتن ابژهٔ از دست‌رفته با مرگ، شکست و ناکامی مواجه می‌شود.



کتابشناسی

- ابراهیمی، رضا (۱۳۹۰) «خوانش لاکانی شعر ایمان بیاوریم به آغاز فصل زرد»، *فصلنامه زبان و ادب فارسی*، سال سوم، شماره ۹، صص ۱-۲۴
- اسدالله زاده گودرزی، بیتا؛ ابراهیم تبار، ابراهیم (۱۳۹۲) شخصیت و شخصیت‌پردازی در رمان ملکوت، مطالعات نقد ادبی، شماره ۳۱، صفحات ۱۴۴-۱۱۹
- اشکانی، مریم (۱۴۰۱) «نقد روانکاوانه شعر تطاول پیوستگی طاهره صفارزاده بر مبنای رویکرد نقد روانکاوی لاکان»، *پژوهش‌های نوین ادبی*، سال سوم، شماره ۵، صص ۶۳-۷۶
- پاینده، حسین (۱۳۸۸) «نقد شعر زمستان از منظر نظریه روان‌کاوی لاکان»، *فصلنامه زبان و ادب فارسی*، شماره ۴۲، صص ۲۷-۴۶
- صادقی، بهرام (۱۳۷۹)، *ملکوت*، تهران: کتاب زمان
- عزیزی، نادیا و صادقی شهپر، رضا (۱۳۹۹)، «سورئالیسم در رمان ملکوت بهرام صادقی»، *پژوهشنامه مکتب‌های ادبی*، شماره ۱۰، صص ۶۶-۹۳
- مرادی، ایوب (۱۴۰۰)، «نقد رمان شکار کبک از رضا زنگی‌آبادی بر اساس مبانی روانشناسی ژاک لاکان»، *فصلنامه پژوهش زبان و ادبیات فارسی*، شماره ۶۲، صص ۹۵-۱۲۵
- مکافی، نوئل (۱۳۸۴)، *ژولیا کریستوا*، ترجمه مهرداد پارسا، تهران: مرکز
- هومر، شون (۱۳۹۶) *ژاک لاکان*، ترجمه محمدعلی ابراهیمی و محمد ابراهیم طاهایی، تهران: ققنوس

A Lacanian Critique of the Novella Malakut

Yasra Dowlatyari

۱. Master of Persian Language and Literature, Faculty of Language and Literature, University of Kurdistan, Sanandaj, Iran. Email: Yosra1376@yahoo.com

Article Info (۱۰۵-۱۱۷)

ABSTRACT

Article type:
Research Article

Article history:

Received:
۲۱/۰۵/۲۰۲۴

Accepted:
۰۸/۰۹/۲۰۲۴

Keywords:
Malakut
Lacanian
Reading
Imaginary
Realm
Symbolic Realm
The Real

Jac Lacan, through his theory of the multiple realms of personality, made significant contributions to the development of Freudian psychology. By introducing the realms of the Imaginary, the Symbolic, the Real, and the "objet petit a," Lacan deeply explored the stages of psychological development. These stages are somewhat similar to Freud's tripartite model. Lacan's psychoanalytic theories have had a profound impact on social studies, women's studies, and literature, becoming one of the key approaches in literary and psychological criticism. The evolution of character development in literary stories and novels has always been a focal point of researchers. This study, using a descriptive-analytical method, aims to describe the character development process in Bahram Sadeghi's novella Malakut. Malakut has consistently attracted the attention of literary scholars, as the surrealistic and captivating writing style of the author has made the story suitable for analysis from various perspectives. The novella portrays several characters, with the most prominent being an individual known by the abbreviated name M.L. and a doctor named Hatam. These two characters share many similarities in their lives, particularly their experiences of loss. However, their ways of coping with this loss differ. M.L., through the severing of his body parts, attempts to forget the voids he faces. He ultimately accepts entry into the Symbolic realm after facing numerous challenges by deciding to return to social life. However, the events orchestrated by Dr. Hatam-what Lacan refers to as the Real-prevent this from happening.